

یادوارهای از بیژن هیرمن پور در سومین سالگرد او

شاهنگ راد

۲۱ آگوست ۲۰۲۱



نهم شهریور ۱۴۰۰ برابر با سی‌ویکم اوت ۲۰۲۱ سه سال میشود که بیژن از میان ما رفته است. سخت است از دست‌دادن عزیزی که در دوران و زمان‌های متفاوت جوابگو و همراهتان بوده‌اند. می‌گویند زمان تا حدی یاری‌گر است، اما همیشه این‌چنین نیست و کمبودها و نبوده‌ها را نمی‌شود از جنبه‌های گوناگون و یا با گذشت زمان پر کرد. درست است که زمان، همراه بزرگی در قبول واقعیات و کنار آمدن با اتفاقات طبیعی هم‌چون مرگ است، اما به‌معنای فراموشی خوبی‌ها، دوستی‌ها و بخصوص اثرگذاری‌های شخصی و سیاسی-تئوریک نیست. به‌راستی بیژن برای بعضی از دوستان و رفقا از چنین مقام و مرتبه‌ای برخوردار بود و همواره یاد، خاطره و بخصوص نگاه سیاسی‌اش به محیط دور و بر زنده است.

پیش از این گفته‌ام که بیژن از تبخّر و دانش سیاسی – ایدئولوژیکی بسیار بالائی برخوردار بود و در کنار آن، یار حقیقی دوستان و رفقا بود و نیز مضایقه‌ای در کمک به اطرافیان نداشت، ولی فراتر از این‌ها، آن‌چه موقعیت و وجود بیژن را برجسته می‌کرد، وسعت نظرش نسبت به مخالفین و بخصوص شّم و نگاه سیاسی صحیح‌اش به تحولات و رویدادهای ایران و جهان بود. برای نمونه توضیح و ارائه تحلیل درست از ماهیت نظام جمهوری اسلامی و آن‌هم در زمانی که اکثر عناصر و تجمعات کمونیستی از درک واقعی حاکمیت تازه به‌قدرت رسیده باز ماندند. بیژن با دانشی وافر از تئوری نوین انقلاب، جهت‌سیاست‌های امپریالیستی حاکم بر جامعه ایران را روشن و پیش‌پای پیروان تئوری مبارزه مسلحانه گذاشت. نظریه‌ای که در مدت زمانی کوتاه حقانیت خود را در درون جنبش‌های اعتراضی و بویژه جنبش کمونیستی آن‌زمان به اثبات رساند. او نشان داد که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی به‌مانند نظام پیشین مدافع طبقه سرمایه‌داری وابسته‌اند و مشغولیات و وظیفه‌شان تعرض وحشیانه به اعتراضات کارگری و توده‌ای، جوانان، زنان و نیز غارت ثروت‌های جامعه است. حکم و ارزیابی سیاسی‌ای که بعد از گذشت چهار دهه از آن هم‌چنان زنده و مدّ نظر کار سیاسی هواداران تئوری مبارزه مسلحانه است. منظور آن که نمی‌شود از گذشته سیاسی حرف به‌میان آورد و از نقش بیژن در سمت‌وسو دادن افکار بخشی از کمونیست‌های آن‌زمان نگفت. نیز نمی‌شود از آن‌زمان گفت و نوشت و از اثرگذاری تئوریک – سازمانی بیژن چشم‌پوشی کرد. به عبارت صریح‌تر بیژن فصل تازه‌ای در افکار وابستگان به تئوری مبارزه مسلحانه گشود و تا آخرین دقیق عمرش بر این موضوع اصرار داشت که نمی‌توان با جدایی تئوری از پراتیک، رسالت کمونیست‌های دهه چهل را پی گرفت و انقلاب ایران را به سر منزل مقصود رساند.

محرز است که بیان چنین ایده‌ای از سوی بیژن به این معنی که وظیفه کمونیست‌ها، و خصوصاً چریک‌های فدائی خلق، پیوند نظر و عمل، حضور در میدان‌های طبقاتی و نیز سازمان‌دادن جنبش‌های اعتراضی-کارگری و توده‌ای، مطلب و یا کار عجیب و غریبی نبوده و نیست، بلکه از جمله سیاست‌های ابتدائی هر عنصر و نیروی متعلق به انقلاب به حساب می‌آید. ولی متأسفانه سیاست و کارکرد نیروهای درون جنبش کمونیستی و هم‌چنین نیرو و یا جریان مدافع تئوری نوین انقلاب در جهت خلاف نظر بیژن قرار گرفت و دیدیم که هیچیک از آنان قادر به سازماندهی عملی جنبش‌های اعتراضی علیه حکومت‌مداران تازه نبودند.

در هر صورت درست است که تحلیل، یعنی تدوین تئوری، نیمی از وظایف سازمان متعلق به توده‌ها را تشکیل می‌دهد، ولی بدون ارتباط با پراتیک مثمرتر نیست. امری که بیژن در همه نوشته‌هایش، همان‌طور که در «سایت» وی آمده، بارها و بارها بر آن تأکید نموده است. او پیرامون کوتاهی‌ها، کم‌کاری‌ها

و عدم پیوند تئوری با پراتیک حرف به میان می‌آورد. او این امر را صریحاً در «شرایط کنونی و وظایف ما» مطرح می‌کند که: «... اگر ما از لحاظ تئوریک مسئله حاکمیت را حل کردیم و شعارهای مشخص عمل خود را نیز مطرح نمودیم، متأسفانه در تحقق آن‌ها اقدامی نکردیم و فقدان پراتیک باعث آن می‌شود که نتوانیم به روشنی نارسائی‌های تئوری گذشته خود را دریابیم.» و یا تیرماه ۱۳۵۸ در «درباره تئوری مبارزه مسلحانه» می‌نویسد: «حقیقت این است که تئوری مبارزه مسلحانه سرنگونی بورژوازی وابسته به امپریالیسم و قطع هرگونه نفوذ امپریالیستی را هدف خود قرار می‌دهد و مبارزه مسلحانه را تا حد گسترش یک جنگ توده‌ای پیش‌بینی می‌کند و هم‌اکنون نیز از نظر تئوری مبارزه مسلحانه، شرایط توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه بر علیه امپریالیسم فراهم است. از طرف دیگر شاه سرنگون شده، ولی بورژوازی وابسته تکیه‌گاه اقتصادی امپریالیسم و مخصوصاً ارتش به‌عنوان ابزار سلطه آن‌ها همچنان موجود است. مبارزه مسلحانه در این مرحله باید توده‌ای شود و برای این کار، باید کار عظیم تشکیلاتی چه در زمینه نظامی، چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی صورت گیرد...»

منظور از این که شاه رفت ولی مناسبات امپریالیستی پابرجا ماند، منظور از این که شاه رفت ولی ارتش امپریالیستی دست نخورده باقی ماند، منظور از این که شاه رفت ولی اختناق در ابعادی گسترده‌تر بازگشت؛ همه اینها استنتاجات سیاسی درستی است که نتایج عملی آن را می‌شود در سرکوب خواسته‌های ابتدائی کارگران، زحمتکشان، زنان و دیگر قربانیان نظام امپریالیستی، و آن‌هم از همان آغاز، در دوره هرج و مرج و پس از جایگزینی نظام شاهنشاهی، به‌عینه دید. مضافاً این که نظام جمهوری اسلامی به مدت چهار دهه - و بنابه دهها دلیل و ایراد - برجا ماند به این علت که سازمان‌های مرتبط با توده‌ها (و از جمله «چفخا») از انجام وظایف کمونیستی‌شان و بخصوص در سازمان‌دادن جنبش‌های مسلحانه توده‌های ستمدیده‌ای هم چون خلقهای گرد و ترکمن صحرا باز ماندند؛ جنبش‌های مسلحانه و توده‌ایی که می‌توانست با سازمان‌دهی متناسب با قاعده‌بندی‌های حاکم بر جامعه و نیز با حمل برنامه کمونیستی دمار از روزگار نظام تازه به قدرت رسیده در آورَد.

از نظر بیژن جنبش‌های اعتراضی و بویژه جنبش‌های مسلحانه خلقهای گرد و ترکمن صحرا پس زده شدند به این دلیل که فاقد رهبری و هدایت سیاسی سالم و هم‌چنین بی‌نصیب از درک درست حول مبارزه ایدئولوژیک پیرامون رفع نارسائی‌ها در درون سازمان بودند. و در چنین چارچوب و راستایی است که در «شرایط کنونی و وظایف ما» می‌نویسد: «در درون سازمان ما باید همواره مبارزه ایدئولوژیک حول مسائل مبرم جریان داشته باشد. تنها در جریان این مبارزه ایدئولوژیک است که پراتیک و تئوری مبارزه مسلحانه بسط و گسترش می‌یابد. ولی مبارزه ایدئولوژیک نباید با طرح مباحث روشنفکرانه و درازگوئی‌های بی‌انتهای اشتباه شود. مبارزه ایدئولوژیک باید راهنمای عمل مبارزاتی روزمره ما گردد، نه مانع راه آن. یکی از بهترین معیارها برای تشخیص جریان ناسالم و انحرافی در مبارزه ایدئولوژیک همین است که این مبارزه مانع فعالیت‌های عملی ما باشد. مبارزه ایدئولوژیک نباید به هیچ وجه به سانتالیسم دموکراتیک در درون سازمان لطمه بزند و بهانه به دست کسانی بدهد تا با به رُخ کشیدن توانائی‌های تئوریک خود مدعی مسئولیت‌های سازمانی و عملی ویژه‌ای باشند. ... و در جریان مبارزه ایدئولوژیک نباید به این‌گونه نارسائی‌های افراد پردازیم و جریان ناسالم تهمت‌زنی و افترا بندی را در مبارزه ایدئولوژیک بنیان گذاریم.» نکات و مطالب اساسی‌ای که متأسفانه نه تنها در هیچ دوره‌ای در دستور کار سازمان مدعی وابسته

به تئوری نوین انقلاب قرار نگرفت بلکه همواره با فرار از آن — و آن‌هم به بهانهٔ ارائهٔ تحلیل از جامعه، بعد از آتش‌بس جنگ ایران و عراق — به دوری از مبارزهٔ ایدئولوژیکِ سالم به‌منظور پاسخگویی به مسائل مبرم جنبش و بخصوص به اتهام‌زنی و افترا علیه عناصرِ درونی سازمان منجر شد. متد و اسلوب‌هایی که بیژن به شدت با آن‌ها سر ناسازگاری داشت و بارها و بارها بر زیانبار بودن آن تاکید کرد، ولی در عوض مرکزیت وقت «چفخا» بجای برخورد سازنده حول مسائل مبرم جنبش و رفع نارسائی‌های درونی با سیاست نادرست و یا با عبارات بی‌مقداری هم‌چون «می‌فهمیم تو چه می‌خواهی بگویی»، «چرا روشن نمی‌گویی؟» «چرا مدرک نمی‌آوری؟» و نظایر این‌ها به‌میدان آمد.

بدین‌ترتیب روشن میشود که دو نگاه در درون «چفخا»، دور و بر برون‌رفت از ندانم‌کاری‌ها و نارسائی‌ها وجود دارد که یکی مدافع تسلیم و کرنش در برابر وضع موجود، فرار از میدان‌های هرچند نیم‌بندِ فعالیت سیاسی و به هرز دادن انرژی باقی‌ماندهٔ نیروهای درونی، و دیگری خواستار و مدافع‌گذر از کم‌کاری‌ها، تشویق‌بالندگی، رشد و سازماندهی بهتر نیروهای درونی به نیت پیوند تئوری با پراتیک است. تفکر و منشی که بی‌تردید با مزاج مرکزیت وقت «چفخا»، هم‌خوانی نداشت و بالاخره بیژن علی‌رغم گوشه‌دهی چندین‌باره مبنی بر این‌که تفاوتی بین ما با «دیگر اپورتونیست‌های رانده و سر شکستهٔ انقلاب نیست»، طی نامه‌ای دیگر به مرکزیت سازمان پیرامون «بن‌بست تئوری و پراتیک» و عدم «برخورد جدی» حول مسائل مبرم جنبش کمونیستی و نارسائی‌های درونی، مجبور به قطع «همکاری» و یا «دخالت‌گری» خود با «چفخا» شد و نوشت: «... اگر ما خواهان تغییر شکل رابطه خود با سازمان شدیم، نه به‌خاطر «انحطاط» و یا پاسیفیسمی است که امروز «دامنگیر» روشنفکران می‌باشد بلکه دقیقاً به‌خاطر آن بود که نتایج زیانبار آن‌گونه رابطه را در تمام عرصه‌ها بوضوح می‌دیدیم و دو سال تلاش ما برای آن‌که به کمک رفقای مرکزیت به انتقاد از گذشته و اتخاذ تصمیم صحیح برای آینده بپردازیم بخاطر پافشاری آن‌ها در حفظ وضع سابق به‌هیچ نتیجه‌ای نرسید و ما ناگزیر شدیم که شخصاً به‌طور یک‌طرفه اقدام کنیم و تا همین‌جا نیز این‌کار اندک نتیجه مفید خود را ظاهراً به‌صورت توجه همگانی به جریان‌ات سیاسی روزمره به بار آورده است!»

خلاصه، سیاست و انحطاط سازمان «چفخا»یی که پیدایی آنرا به‌راحتی می‌شود در درج‌زدنش در انجام وظایف کمونیستی، در رفتار و کردارش و آن‌هم به‌عنوان «یگانه سازمان پرولتری» حول مسائل مبرم جامعه به‌عینه دید؛ «سازمان» کمونیستی و «مسلح»ی که رهنمود آن به جامعه، تشکیل سازمان کمونیستی دیگر و راه‌اندازی جنگ چریکی یعنی ادامهٔ راه رزمندگان سیاه‌کل توسط جوانان است!